

" دل دیوانه "

این دل دیوانه ی من سخت تنگ است ای خدا
گشته ویرانه ، خراب آباد جنگ است ای خدا
خنجری بر دل زده آن یار دیرین ، دلنواز
وہ چه شیرین باشداین درد و قشنگ است ای خدا
آن کہ صد افسون بود اندر کلام نافذش
سحرمن، جادوی من، این دل چه لنگ است ای خدا
در کجا باشد بتی با این همه دل نازکی
مهربان ، اما دلش با من چه سنگ است ای خدا
این بت زیبا ، یگانه مه روی حوری صفت
بت پرستم کرده و این دل دو رنگ است ای خدا
این نگارین سیرت و صورت، مه هفت آسمان
زد شرر بر جان من ، مهرش خدنگ است ای خدا
دین من ، دنیای من، آن نور دیده ، جان من
یاد او جان بخشد و بردل چه چنگ است ای خدا
اختیار از کف برفت آن دم کہ دیدم نام او
گشته ام مجنون و ویران ، وای ننگ است ای خدا
آن نگاه نافذ و لبخند شیرینش مرا
کرده آواره ، دلم از او چه منگ است ای خدا
نور دیده هم مرا نیش و همو نوش آفرین
هم مرا لیلی همو مجنون ، زرنگ است ای خدا !

دیگرم ناید صدا خشکیده آوایم کنون
گوشم از صوت خوش داوود گنگ است ای خدا
بی وفائی ناگران دل باشد و هم مهربان
ساز او با ما نسازد ، این چه زنگ است ای خدا
باز ماندی ناتوان از بیت آخر تو دلا
بیت را وانه، ببین یارت چه شنگ است؛ ای خدا!

الخمیس

۸۷ / ۴ / ۱۳